

## تفسیر سوره بقره، جلسه ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

چقدر اردوهای جهادی و به خصوص شرکت در روستاهای اهل تسنن خوب است. باز یادمان می‌آید که یکی از روش‌های تبلیغی جدی ائمه‌ی هدی، بسیاری از اوقات روش‌های علمی نبوده است. و همین روش‌های خدمت‌رسانی جزو روش‌های جدی اهل بیت برای جذب توده مردم بوده است. در روایت داریم که می‌فرمایند: *عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ*، مریض‌های اینها را عیادت کنید و تشییع جنازه‌های اینها را بروید و با آنها خوش‌رفتار باشید و چه باشید... *كَذَلِكَ حَبَّبْنَا إِلَى النَّاسِ* این‌گونه ما را محبوب کنید. به این چیزها ما را محبوب کنید. اینکه ما گاهی فکر می‌کنیم باید برویم در گیرودار بحث‌های صرفاً علمی برای اینکه به انقلاب و ائمه ملت را معطوف و منعطف کنیم. این اشتباه است. بحث علمی و معرفتی جای خودش و بحث‌های خدمت‌رسانی هم جای خودش. با اینکه می‌دانستند ما شیعه هستیم و چقدر هم گارد پیدا کرده بودند نسبت به شیعه (ما سفارش کرده بودیم که هیچ حرف اختلافی نزنند و فقط راجع به قرآن و پیغمبر و قبله و همه مشترکات واحد صحبت شود)؛ می‌آمدند روستایی‌ها و چنان تشکر می‌کردند و چنان علاقه‌مندی نشان می‌دادند که من فکر می‌کردم که اگر بنشینم با مولوی یک هفته هم صحبت کنم؛ ما را به چنین دستاوردی نمی‌رساند که با روش بیل زدن به این دستاورد رسیدیم. باز این نکته برای من زنده شد که دوستان دقت کنند که یکی از روش‌های جدی اهل بیت روش خدمت‌رسانی بوده است و با خدمت‌رسانی و برخورد خوب و معاشرت خوب، از مجموعه این کارها *كَذَلِكَ حَبَّبْنَا*؛ ما را محبوب کنید. که در اردوهای جهادی هم که رأس خدمت‌رسانی است می‌توان به این روش عمل کرد.

صفحه ۶ قرآن آیات مهم و کلیدی و سرنوشت ساز و تمثیلی و دارای جهات مختلف که آیات مربوط به خلقت انسان و خلافت اوست را بررسی می‌کردیم. قول دادیم سوالات جلسه قبل را پاسخ دهیم.

سوال اول: شما که می‌گویید که انسان یک کتاب ننوشته نیست و واقعاً با سرمایه‌ای به این دنیا می‌آید [پس چرا آیاتی در سوره نحل و حج داریم که نشان می‌دهد انسان اینگونه که شما می‌گویید؛ نیست؟]

ما گفتیم انسان یک کتاب ننوشته نیست و واقعاً با سرمایه‌ای به این دنیا می‌آید (که مستند از آیات هم دارد که انسانی که به دنیا می‌آید با سرمایه و کتابی به دنیا می‌آید) لوح ننوشته نیست. این گونه نیست که هر که هر چه دلش خواست آنجا بنویسد. این یک فطرت بشری دارد که (۳۰ روم) *... لَأَ تَبْدِيلَ لِيَخْلُقِ اللَّهُ...<sup>۱</sup>*. داریم: *فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَأَ تَبْدِيلَ لِيَخْلُقِ اللَّهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ*، اصلاً همین‌گونه ولش کنی مسلمان می‌شود. مسلمان نه به تعبیر اسلامی که در مقابل یهودیت و مسیحیت هست؛ مسلمان به تعبیری که در قرآن می‌گوید: (۱۹ آل عمران) *إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ<sup>۲</sup>* آن خط فکری اصلی و شاهراه اصلی که همه ادیان توحیدی منشعب از این شاهراه اصلی هستند. بشر را همین‌گونه ولش کنید؛ اینگونه در می‌آید. اصلاً بشر مسلمان به دنیا می‌آید. مسلمان یعنی خداپرست. بعداً داریم که مشرک می‌شود و چه می‌شود و چه می‌شود. این بشر من باب

<sup>۱</sup> برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست

<sup>۲</sup> مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است

اینکه لوح دلش هم سنگ نوشته است [پاک شدنی نیست]. با مداد نوشته اند که کسی با پاک کن آن را پاک کند. برای همین اگر چیز دیگری به او بدهند و بخواهند او را جذب کنند؛ احساس تعارض می کند و تبدیل به معیشت ضنک می شود. تبدیل به زندگی سخت می شود. زندگی می کند منتها زندگی سخت می کند. این نکته مهمی که خلاصه (۱۲۴ طه) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى<sup>۱</sup>، حالا جز اینکه در آن روزگار اعمی و کور محشور می شود؛ چون در همین دنیا کور باطن بوده است. (۷۲ اسراء) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى.... کسی که در اینجا کور باشد، آنجا هم کور است. ولی علی ای حال منظور این است که معیشتش ضنک است. یعنی اگر کسی واقعاً می خواهد عیش دنیا را بکند؛ عیش دنیا تو همین بهشتی زندگی کردن است. محتوای این آیات سوره مبارکه بقره هم همین است. ببینید می خواهد بگوید: شما همیشه در یک بهشتی دارید زندگی می کنید که در آن زحمت نمی بینید و مشکل در آن ایجاد نمی شود. یعنی خلاصه یک عیشی دارید می کنید تا اینکه شیطان شما را فریب دهد و چه بکند و هبوط بکنید و دیگر باید بروی در دنیا تمام بدبختی های این مدلی را بکشید. من شاید ده بار یا صد بار تکرار کردم این نکته باید برای افراد جا بیافتد تا این تصور برای کسی ایجاد نشود که اگر من در راه غیر خدا باشم؛ لذت می برم. اگر در راه خدا باشم همیشه زحمت و رنج است و لذتی هم نمی برم. این تصور، تصور اشتباهی است. کسی که در زندگی دنیوی با خدا زندگی می کند؛ لذت دنیا می برد غیر از اینکه لذت آخرت می برد. اصلاً این آیه معروف که زیاد هم خوانده می شود؛ می فرماید: (۲۸ رعد) الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ<sup>۲</sup> یعنی قلب به یاد خدا آرام می گیرد و انسان همیشه دنبال این است که قلبش آرام بگیرد. یعنی تمام اینها برای این است که انسان به یک قلب آرام برسد. شما چقدر آدم دیده اید که به حسب ظاهر خیلی زندگی متنعمی دارند؛ ولی واقعاً روان پریشانی دارند. یعنی واقعاً در بهترین ماشین در بهترین خانه ها در بهترین امکانات با حساب بانکی های غیر قابل باور هستند؛ اما مدام با پریشانی زندگی می کنند. چقدر ما اینگونه آدم هایی داریم. تا از آن طرف چقدر آدم داریم که در یک امکانات به کفافی زندگی می کند؛ ولی چون با خدا زندگی می کند خیلی راحت و بی دغدغه و بی دردسر است. ممکن است به حسب ظاهر یک دردسرهایی داشته باشد؛ بچه اش یک جوری باشد. همسرش فلان، زندگی اش فلان، همه اینها امکان دارد اما این دردسرها مال خود زندگی دنیا هست. منتهای مراتب با همه اینها در این دنیا راحت زندگی می کند. هر چقدر هم بهشتی تر باشد؛ اینجا راحت تر زندگی می کند. به این فصل یک بار دیگر می پردازیم کی؟ زمانی که این سرفصل را باز کنیم که اینکه گفته اند بروید در بهشت استفاده کنید انگار که برو همه جایش و [همه چیزش] را استفاده کن. بروید در بهشت استفاده کنید یک حرف است این که انسان آیا همه اینها را استفاده کند؛ یک حرف دیگر است. حالا اینها را باید اجتهادی هم جمع بکنیم.

سوال این بود شما که می گوئید: انسان نوشته به دنیا نمی آید واقعاً خداپرست به دنیا می آید. آیه ای داریم که نشان می دهد انسان اینگونه نیست که شما می گوئید. سوره مبارکه ی نحل آیه ۷۸ و سوره مبارکه حج آیه ۵ را ببینید. در این دو فراز نشان می دهد که انسان بدون علم می آید و بدون علم می رود ولی اینجاست که کار همه جانبه روی آیات

<sup>۱</sup> و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم.

<sup>۲</sup> [بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

قرآن نشان می‌دهد که نه بدون علم می‌آید و نه بدون علم می‌رود! در سوره مبارکه نحل می‌گوید: (۷۸ نحل) وَاللَّهُ  
 أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَّا تَعْلَمُونَ شَيْئًا، خدا شما را اخراج می‌کند از شکم مادرانتان در حالتی که هیچ چیز  
 نمی‌دانید یعنی هیچ علمی ندارید وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و برای شما سمع و بصر و دل  
 قرار می‌دهد باشد که شکرگزار باشید. خوب پس معلوم است که در اینجا می‌گوید که بشر بدون علم به این دنیا  
 می‌آید. در سوره مبارکه حج داریم: (۵ حج) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن  
 نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ  
 طِفْلًا، بعد ما شما را به صورت طفلی اخراج کردیم ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا أَشْدَّكُمْ برای آنکه به حد بلوغ و کمال برسید. وَمِنْكُمْ مَّن  
 يُتَوَفَّىٰ، بعضی از شما هستید که می‌میرید وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، بعضی‌های  
 شما به آن اردل عمر می‌رسید. یعنی گاهی اوقات بدون اردل عمر می‌میرید و بعضی‌ها هم به سن های کهولت  
 می‌رسید که سن‌های خیلی اردل عمر است تا اینکه به گونه‌ای شوید که بعد از اینکه علم داشتید؛ دیگر هیچ علمی  
 ندارید. [این دو آیه نشان می‌دهند که انسان] بدون علم می‌آید و بدون علم می‌رود. ولی آیاتی که ما نگاه می‌کردیم؛  
 این را نمی‌گفت. بلکه می‌گفت: ما با نفخه الهی این بشر را به دنیا می‌آوریم. پس با یک علم‌هایی دارد می‌آید. با یک  
 فهم‌هایی دارد می‌آید. این بشر را وقتی داریم می‌پریم تمام این اعمال و دانسته‌ها و خاطراتش با او هست و اصلاً به  
 خاطر همین است که مورد محاکمه قرار می‌گیرد. خوب [جمع] اینها چگونه است؟ هر کدام یک جواب دارد

اگر می‌آید و بدون علم می‌آید منظور بدون علم حصولی است. یک سری علم حضوری داریم و یک سری علم  
 حصولی. اگر می‌گوید هیچ علمی ندارد؛ یعنی علوم حصولی که باید با مکتب و کتاب و شنیدن و دیدن و این چیزها  
 به دست بیاید؛ این‌ها را ندارد. وگرنه به این معنا نیست که اصلاً علم ندارد. اگر گفتند بدون علم می‌رود این گونه  
 نیست که کسی بدون علم برود. ما بسیار مرجع تقلید داشتیم که این آخر عمر هیچ سوادى نداشته است. این به این  
 معنا نیست که واقعاً وقتی می‌رود آن دنیا یک موجودی می‌رود آن دنیا که کلاً یک آدم امی است. یک آدم درس  
 نخوانده بی‌سواد. این گونه نیست. ببینید مادامی که انسان در این دنیا است؛ با ابزار ذهنی‌اش کار می‌کند. یعنی با ابزار  
 مادی‌اش دارد کار می‌کند یعنی فهم‌هایش ابزار مادی لازم دارد. اگر ابزار مادی‌اش خراب شود؛ فهم‌اش خراب  
 می‌شود. یعنی حافظه یک نفر خراب می‌شود. کی؟ مادامی که در این دنیا است. یعنی مادامی که شخص در این  
 دنیا است چون ادراکاتش با ابزار مادی‌اش همراه است؛ وقتی ابزار مادی خراب شود؛ ادراکاتش خراب می‌شود ولی این  
 به این معنا نیست که قوه‌اش خراب شده است. شما فکر کنید یک نفر مادامی که در این دنیا است، می‌خواهد ببیند  
 با چشم می‌بیند. ما یک چشم داریم و یک قوه بینایی داریم. اگر چشم یک نفر را بزنید و کور کنید؛ این به این معنا  
 نیست که قوه بینایی‌اش از دست رفته است. این ابزارش از بین رفته است. مثل اینکه شما آچار تعمیر کار کولر را  
 از دست بگیرید. خوب نمی‌تواند تعمیر کند. ولی این به این معنا نیست که نمی‌تواند تعمیر کند؛ مجدد اگر آچارش را  
 بدهی دستش باز هم تعمیر می‌کند. [چیزی که می‌گویند به اردل عمر می‌رسد، این نیست که آن دانشمند و یا]  
 می‌گویند علامه طباطبایی رحمه الله وقتی که رسیدند به کهولت حافظه‌شان در اواخر کلاً از دست رفته بود. آیا حالا  
 که رسید به اونجا یعنی وقتی می‌رود آن طرف هیچ علوم توحیدی در او نیست؟ خیر. قوه‌اش هست ابزارش خراب  
 شده است. ابزار خراب شده است. وقتی به آنجا برود؛ دیگر ابزار لازم ندارد. با همان قوه کار می‌کند و دیگر ابزار  
 مادی‌اش را لازم ندارد. کما اینکه انسانی که اینجا کور است آنجا می‌بیند. آنجا ابزار مادی لازم ندارد. پس این سوال  
 که گفته شد این شخصی که می‌میرد و لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، [است چگونه می‌گویید علم دارد؟] [شخص که

می‌میرد] با تمام روحی که تمام خاطراتش و تمام آنچه که از توحید و نبوت در آن ذخیره شده دارد می‌رود. با تمام علمی که البته نه در حافظه اش جذب شده (آنی که در حافظه جذب شده باشد، مال دنیاست و می‌گذارد) باشد می‌رود. برای همین است که مادامی که چیزی به قلب طرف فرو نرفته باشد، همراهش نمی‌رود. اگر چیزی در قلبش نرفته باشد باهاش نمی‌رود. اگر در حافظه اش مانده باشد و حفظ باشد خوب این حافظه خراب می‌شود. اگر ایمان در قلبش رفته باشد و مومن شده باشد واقعاً این را با خود می‌برد گرچه شما اگر آخر عمری ازش بپرسید که ائمه را یک بار به ترتیب بگو و او نتواند بگوید. زیرا وقتی می‌خواهد به ترتیب بگوید باید ابزار مادی اش را به کار بگیرد و ابزار مادی اش هم الان خراب است. ولی این به این معنا نیست که وقتی می‌رود، هیچ علمی ندارد. خلاصه می‌خواهیم عرض کنیم که انسان نه بدون علم می‌آید و نه بدون علم می‌رود. اگر گفتند بدون علم می‌آید یعنی بدون علم حصولی می‌آید و اگر گفته‌اند که بدون علم می‌رود یعنی ابزار علمی اش خراب می‌شود. دست و پا و چشمش خراب می‌شود و به این معنا نیست که علمی ندارد. اگر علم نداشته باشد که آنجا حشرش بدون علم است که پس هیچی. یعنی یک حشر بسیار سخیف و سطح پایینی باید داشته باشد. در حالی که اینگونه نیست. این تفاوت قوه و قلب و روح است با ابزار آلات مادی؛ این یک سوال.

سوال دوم در سوره مبارکه بقره؛ بعضی‌ها این سوال را کردند اینکه در آیه ۳۳ گفته شده: (۳۳ بقره) قَالَ يَا أَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ<sup>۱</sup> این چه چیزی بوده که اینها مکتوم کرده بودند؟ ملائکه چه نکته‌ای بوده که مکتوم کرده بودند که به آنها گفتند: وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ؟

چندتا تذکر اینجا لازم است.

۱- یکی این نکته است که در آیه ۳۱ و ۳۲ دقت کنید یک ادب و یک فرشته خویی را از فرشته می‌بینید. ادب فرشته این است که وقتی به او می‌گویند: (۳۱ بقره) ...أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، شما انباء کن از این اسماء (۳۲ بقره) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، ادب فرشته‌ای اینست که بگوید من هیچ چیز نمی‌دانم مگر چیزی که تو به من می‌گویی. وگرنه من چیزی نمی‌دانم. این ادب در مقابل خداست که فرشته اینگونه حرف می‌زند. فرشته‌خو شدن هم اینگونه است که وقتی به او می‌گویند چه میدانی؟ می‌گوید من هیچ چیز نمی‌دانم؛ مگر آن چیزی که تو به من یاد می‌دهی. جالب است روایاتی که ذیل اینجاست؛ بحث راسخون علم را [بیان می‌کند]. یک روایت از امیرالمومنین علیه السلام بخوانیم که می‌فرمایند: اَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ می‌فرمایند: می‌دانید راسخین در علم چه کسانی‌اند؟ کسانی‌اند که اقرار به نفهمیدن و ندانستن، اقرار به همه چیزی که نمی‌دانند (یعنی اقرار می‌کنند که هیچ چیز نمی‌دانند) این اقرار آنها را بی‌نیاز کرده از اینکه بروند و ام‌های چیزها را بشکافند و مرتب آن پرده‌های آویخته را کنار بزنند. مرتب بخواهند پشت پرده‌ها را ببینند. اقرار کردن به این نکته که خدایا من هیچ چیزی نمی‌دانم مگر همان چیزهایی که تو به من یاد دادی و من می‌دانم که بیشتر از آن نمی‌دانم. فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى

<sup>۱</sup> [خدا] فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام‌های آنان خبر ده. پس هنگامی که نام‌هایشان را به فرشتگان خبر داد [خدا] فرمود: آیا به شما نگفتم که من یقیناً نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و به آنچه شما آشکار می‌کنید و به آنچه پنهان می‌دارید، دانایم؟

اعتِرَافَهُمْ بِالْعِزِّ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، خدایا آنها را بواسطه اعترافشان به عجز از رسیدن به چیزهایی که به آن احاطه علمی ندارند؛ مدح کرده است. یک نفر اگر برگردد و بگوید خدایا در این دنیا من هیچ چیز نمی دانم الا آن چیزهایی که تو پرده را کنار زدی و به ما یاد دادی. من همانها را می دانم فقط. تا اینکه بگوید: نه من با زور و ضرب خودم می روم این پردهها را کنار می زنم که بینم چیه. و سَمَى تَرَكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا، آن موقع ترک تعمق اینها (که کسی بخواهد به کُنه این مطالب راه پیدا کند) را اسمش را راسخین در علم گذاشته اند. بحث نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام این است. بعد می فرمایند: فَأَقْتَصِرُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرُ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ، بعضی این را شواهدی می گیرند که این کوبیدن عقل، همین عقل فلسفی است که حضرت می کوبند عقل این مدلی را که بخواهد با تعمق کردن، قدرت های خدا را کشف کند. به قدر عقول خود کشف کند. بله واقعاً این عقلی که تا می رسد به (الان در فلسفه یک همچنین چیزهایی داریم گاهی اوقات) اینکه می گوید محال است عصای موسی اژدها شود. ما در بحث هایی که کردیم؛ می گوید نه عصا اژدها نمی شود. اینگونه نمی شود. می گویی حضرت عیسی با بدن عروج کردند؛ می گوید نه اصلاً بالاخره در فلسفه ما اینها را اثبات می کنیم که اینگونه نیست. این عقل به درد لای جرز می خورد که وقتی خودش را در برابر وحی قرار می دهد؛ اینگونه خیلی راحت با چند تا دو دوتا چهارتا در مقابل وحی می ایستد. دودو تا چهارتا هایی که یک عالمه مقدماتی دارد که معلوم نیست این مقدمات درست است یا نه! می گوییم معاد جسمانی داریم، می گویند نه ما فهمیدیم اینگونه نیست. بعد تماماً می گوید ما بدن را اینگونه و آنگونه می کنیم؛ می گوید: نه معاد جسمانی نیست. آن عقلی خوب است که وقتی رسید به اینکه معاد جسمانی نیست ولی به شهادت قرآن وقتی می گوید معاد جسمانی است، پس [قبول کند که] جسمانی است. وحی وقتی این را می گوید پس معاد جسمانی است. اگر می گوید عصی را انداختند (۱۰۷ اعراف)... فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مَبِينًا<sup>۱</sup> پس همین درست است دیگر. یعنی این درست است که وحی دارد می گوید. نه این که طرف عقل جزئی اندیش خیلی ناکارآمد در خیلی از این موارد را برداشته و معیار خودش کرده و دین و شرع و خدا و پیغمبر را با آن قیاس کرده و می سنجد و از جملات مبرهن دین خطاگیری می کند. جملات بی برو برگرد دین. اینکه حکایت عقل است چه برسد به حکایت تجربه! که بشر اینقدر به تجربه خودش اعتماد می کند. چهارتا چیزی که دیده و معلوم نیست که هزاران چیز ندیده دارد؛ به همان تجربه اتکا کرده و با همان تجربه به جنگ وحی می رود. [یعنی با تجربه ای که] من بارها عرض کردم به خصوص در این علوم تجربی خیلی ها به صورت سیستماتیک بی دین می شوند. یعنی می بینید که دیگر چیزی به نام نماز استسقا را نمی تواند هضم کند. که نماز استسقا یعنی چه؟ یعنی چه که نماز بخوانند و ابر تولید شود یا با نماز ابر جابجا شود؟ بعد می گوید: ابرها را باد جابجا می کند. مگر ما گفتیم که باد جابجا نمی کند؟ خوب چه چیز موجب باد می شود. بالاخره هر زهر ماری است اینگونه هست که دعا و نماز در جابجایی ابر دخالت دارد. حالا شما بالا برو و پایین بیا. این وری اش کن و اون وری اش کن و بگو تو کجاش دخالت دارد؟ ولی دخالت دارد. (۱۶ سباء) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ<sup>۲</sup> ... و اینها روی کردها را عوض می کند. نمی دونم عرض کردم خدمتتون که ستاد بحران زلزله کشور رفته بودم یا نه؟ چون زلزله تهران یک مقداری جدی شده و در دوره تناوبش می گویند الان باید می آمد و چندین سال است که نیامده است. زلزله های فیروزکوه که آمد تهران هم روی چند تا

<sup>۱</sup> پس به ناگاه اژدهایی آشکار شد

<sup>۲</sup> ولی آنان از سپاس گزاری در برابر نعمت، و از فرمان ها او و دعوت پیامبرشان [روی گرداندند، در نتیجه سیل [ویران گر] «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم [که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد]

گسل جدی است به خصوص شمال شهر تهران حالا ما جنوب شهری‌ها از یک جنبه بالاخره جلو ایم. روی شمال شهر تهران گسل‌های خیلی جدی وجود دارد که مشکل زلزله تهران مشکل امنیتی است. حتی اگر ۴ ریشتر بیاید بیش از مشکل امداد رسانی مشکل امنیتی ایجاد می‌شود. یعنی ملت بیرون می‌ریزند و راه‌ها بند می‌آید و مغازه‌ها غارت می‌شود و یک همچنین اتفاقاتی پیش بینی می‌شود. با این خبر من ستاد بحران شهر تهران رفتم. آنجا با کارشناس‌های آنجا که بالا و پایین کردیم دیدیم یک فرضی را اینها پذیرفتند و آن این است که «ما در وقوع زلزله هیچ نقشی نداریم». از این به بعد زلزله را می‌توانیم فکر کنیم. از بعد از زلزله و گرنه وقوعش که دست ما نیست که در مورد آن نظر بدهیم. وقوعش یک چیزی است که همین طور شانسی اتفاق می‌افتد. حالا خوبی‌اش این است که مسئولش آدم متدینی بود و من شروع کردم و آیه و روایت خواندن که کی گفته ما نمی‌توانیم نقش ایفا کنیم در تأخیر یا از بین رفتن زلزله؟ چرا فکر می‌کنید که باید زلزله بیاید بعداً ما یک کاری بکنیم. من نمی‌گویم اون تدابیری که شما کردید یا عملاً مطالعاتش را کردند و ساختمان‌هایش را ساختند مثل مرکزی که ستاد بحران در آریا شهر ساخته اند؛ این کارها و تدابیر را نکنند. ولی کی گفته و این چه فرضی هست که شما می‌کنید که ما در آمدن زلزله نقشی نداریم و از این به بعدش را ببینیم چگونه است؟ بالاخره رسیدیم به این که قبول کردند این نکته را که شما بیا و طرح بیاور که مثلاً چه بکنیم که زلزله نیاید؟ چه کارهایی می‌شود تدبیر کرد که زلزله نیاید. واقعاً می‌شود آدم‌ها را رساند به این نقطه که طرح بدهیم که زلزله نیاید. یا زلزله با ریشتر کمتر بیاید. خوب اینها چیزهایی است که اعتقادات ماست. اینکه می‌گوییم صدقه در طول عمر و در رفع بلا موثر است که تورم هم نمی‌خورد. یعنی امروزه هم شما با ۱۰۰۰ تومان هفتاد بلا را دفع می‌کنید قبلاً هم با ۱۰۰۰ تومان هفتاد تا بلا را دفع می‌کردید. اینطور نیست که تورم به آن خورده باشد. اخلاص و نیت خوب می‌خواهد که بلاها را دفع کند. ما این عقل اینگونه و عقلی که می‌رود می‌شکافد و می‌گوید من این را قبول ندارم، و حالت خود برتر بینی دارد را [ارد می‌کنیم]. امیرالمومنین <sup>علیه السلام</sup> در نهج البلاغه می‌فرمایند: راسخون در علم کسانی‌اند که اینگونه نیستند. یعنی همیشه حرفشان این است که ما که چیزی نمی‌دانیم هر چه که تو می‌گویی باشه! لَّا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ما علمی که نداریم. ما چیزی حالیمون نیست. یک چیزی را اگر تو بگویی، همان چیزی است که تو به ما یاد دادی همان درسته. این می‌شود فرشته خوبی! تا اینکه طرف در مقابل گزاره‌های شریعت می‌ایستد و می‌گوید خوب تو یکی می‌گویی من هم یکی می‌گویم. کی گفته اونی هست که تو می‌گی؟ نه اینه که من می‌گم. این فرشته خوبی نیست. هیچ هم به معنای این نیست که کسی مطالعات خود را کنار بگذارد. نخیر همان کسی که تا حالا داشته مهندسی می‌خوانده؛ [منتهای مراتب] مهندسی را بخواند برای کشف آیات الهی. مثلاً همین فرمول‌ها را که یاد می‌گیرد؛ اگه واقعاً یاد بگیرد که آیات الهی را کشف کند؛ خوب او دارد عبادت می‌کند. او اگر همچنین چیزهایی یاد می‌گیرد؛ دارد عبادت می‌کند. چهار تا چیز یاد می‌گیریم ما به صورت سیستماتیک بی‌دین می‌شویم. مثلاً داریم از خشیت خدا بعضی از سنگ‌ها پایین می‌افتند. «بعضی» از سنگ‌ها (۷۴ بقره)... وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْهَبُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ طرف می‌گوید که نخیر اصلاً اینگونه نیست. همه سنگ‌ها با فرمول  $x = -1/2 gt^2 + v_0 t$  سقوط می‌کنند. خوب بی‌سواد فرمول برای این است که سنگ چگونه می‌افتد پایین. برای چه می‌افتد پایین که با این فرمول نیست؟ فرمول چگونه می‌افتد پایین است. از خشیت خدا با این فرمول پایین می‌افتد. از خشیت خدا می‌افتد پایین منهدتا با این فرمول. شتابش با این فرمول اندازه‌گیری می‌شود. این فرمول نمی‌گوید که چرا یک سنگ می‌افتد پایین. [این‌ها چیزهایی است که] اتفاقاً نکته این است که تا می‌گویند راسخون در علم فکر می‌کنند کسی است که شروع می‌کند و می‌رود تمام زیر و بم یک چیز را می‌خواهد در بیاورد و

به او راسخون در علم می‌گویند. امیرالمومنین می‌فرمایند: راسخون در علم یک آدم گردن شکسته‌ای است که می‌گوید: لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا و این می‌شود راسخون فی العلم. این یک نکته راجع به بحث ادب فرشته خوبی. قرآن برای چیست؟ قرآن برای این است که حرف‌های متفاوت باید داشته باشد. فکر نکید قرآن باید بیاید و بگوید آن کارها و فکریایی که شما می‌کنید عزیزم درست است من بابت این فکر تشویقتون می‌کنم. باید بیاید و یک عالمی و دریاچه‌های دیگری را برای شما باز کند. حرف دیگری بزند. باید چیزی بگوید که (۱۱۳ نساء)... وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ... باشد. باید یک چیزی بگوید که اصلاً به مخیله شما نرسد همچنین چیزهایی. برای همین است که ما روایتی داریم که وقتی شخص نماز می‌خواند؛ خودش، بدنش، لباسش و اطرافش شروع می‌کنند به تسبیح گفتن. لذا گفته‌اند سنگ مسجد را بیرون نبرید که مثلاً بذارید تو ناوایی سنگگی! روایت داریم اگر یک سنگی را از مسجد برداشتی؛ ببر بذار تو مسجد. لِأَنَّهُ يُسَبِّحُ چون دارد تسبیح می‌گوید آن سنگ. سنگهای مسجد با بقیه سنگها فرق دارند. شما چگونه می‌گویید حجر الاسود فرق دارد؟ گاهی اوقات اینقدر در بعضی علوم فرو رفتیم که بعضی جملات جنبه رویایی و بی‌خودی و الکی برای ما پیدا کرده است. مثلاً می‌گوییم حجر الاسود سنگی است که از بهشت آمده می‌گوید نه سنگ‌ها که با هم فرقی ندارند. می‌گویند حجر الاسود سنگی است که اینگونه آمده. آب فرات از بهشت منبع دارد و گفته‌اند که هیچ زمانی خشک نمی‌شود. تربت پاک سید الشهداء علیه السلام و همه مزار اهل بیت علیهم السلام اینگونه است. به بعضی‌ها که می‌روند کربلا می‌گویند اگر توانستی سوغاتی یک بطری آب فرات بیاور. گفتند شفا از بسیاری از دردها همین آب فرات است. یکی از اصحاب به شدت مریض شد و در حالت مرگ بود. حضرت امام صادق علیه السلام یک نوشیدنی برای او می‌آوردند؛ می‌خورد و اصلاً بال در می‌آورد و می‌آید پیش حضرت صادق علیه السلام و می‌گوید: این که دادید به من چه بود؟ می‌گویند این آب فراتی بود که در آن مین تریه آبائی بود که دوی هر دودی است. یعنی این که عالم واقعاً شلوغ و پلوغ تر از اینهاست که شما فکر می‌کنید. اینها در زمین تأثیر دارد و یکی و دوتا روایت و آیه هم نیست که کسی بتواند بگوید شما حالا این را یک جور دیگه برداشت کن. اگر خشیتان از این علم‌هایی که در حوزه و دانشگاه به دست آورده ایم؛ زیاد شود آن موقع عالم شده ایم. (۲۸ فاطر)... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فقط علما از خدا می‌ترسند. یعنی نشانه این که شخص دارد عالم می‌شود این است که بالهائش پایین می‌افتد و مرتب بر خشیت اش افزوده می‌شود. این نشانه عالم شدن است. لذا مرتب این حرف را بگوید که لَا عِلْمَ لَنَا. default اینکه من چه می‌فهمم از کل این عالم و از روابطش و پیچیدگی‌هایش و تأثیر و تأثراتش در هم. Default. لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، الا یک ریزه ای که آن ریزه هم در حقیقت خودت به ما فهماندی و دادی و تعلیم دادی. اگر قرآن می‌فرماید: (۱ الرحمن) الرَّحْمَنُ، (۲ الرحمن) عَلَّمَ الْقُرْآنَ. الرحمن است که عَلَّمَ الْقُرْآنَ. اگر علومی است همه‌اش را الرحمن تعلیم داده است. همه‌اش را خدا تعلیم داده و فکر کنم که همه‌ی این فرمول‌ها و علوم پزشکی که آموختم شاگرد مکتب خدا بوده‌ام و آن موقع خدا ظرف قلب او را آماده می‌بینید برای اینکه حجب کنار برود و آن موقع طبق بیانات آیات و روایات که البته مستند به بحث‌های عقلی هم هست فیض دائم خدا را می‌گیرند. چون خدا که دائم فیض است. یک عده هستند که ظرف وجودی‌شان باز می‌شود که می‌گیرد و یک عده هستند که نمی‌گیرند. مثل موج‌های رادیو می‌ماند که همه جا هستند یک عده این موج‌های رادیو را تنظیم می‌کنند و می‌گیرند و یک عده که تنظیم نمی‌کنند؛ نمی‌گیرند. برای همین است که ما در روایات داریم اگر تَزَيَّدُكُمْ فِي الْحَدِيثِ نبود اگر اینقدر حرف

<sup>۱</sup> و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت.

نمی‌زدید و تَمْرِیغُ قُلُوبِكُمْ، ذهن‌های متفرق نداشتید؛ لَسَمِعْتُمْ ما أَسْمَعُ همین چیزهایی که من (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) می‌شنیدم؛ شما هم می‌شنیدید. یعنی این حرف‌ها در عالم هست اگر این قدر وراج نبودید و این قدر حرف نمی‌زدید و یک خرده کتوم‌تر بودید. کمتر حرف می‌زدید و این قدر ذهن‌های پراکنده نداشتید و یک کم ذهن‌هایتان را جمع و جور می‌کردید؛ لَسَمِعْتُمْ ما أَسْمَعُ همین چیزهایی که من (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) می‌شنیدم؛ شما هم می‌شنیدید. فرق ندارد ما هم می‌توانستیم پیغمبر شویم منتها نه مقام نبوت تشریعی چون در زمان خاتم نبوت‌ایم. منتها در مقام معنوی‌اش می‌شد همان شد. اینها واقعاً قابل ملاحظه است. رسیدن به حالت فرشته‌ای خدایا من هیچ چیز حالیم نیست الا آن چیزهایی که خودت حالی ما کردی. این یک نکته راجع به ادب فرشته‌ها هنگام صحبت.

۲- اما یک نکته راجع به وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ یک نکته قابل توجه دارد که خدا می‌گوید شما یک چیزهایی را دارید کتمان می‌کنید که من آن را می‌دانم. یک چیزهایی هم اظهار می‌کنید آن را هم من می‌دانم. اظهار و کتمان‌تان را می‌دانم. نکته این است که شما در قرآن که نگاه می‌کنید؛ خدا در قرآن می‌گوید که (۲۹ محمد) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ<sup>۱</sup> خدا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ را یک چیزی را که پنهان بوده (بعداً عرض می‌کنم چه بوده) ریخته بیرون. داستان خلقت می‌گوید که خدا یک چیز پنهان را ریخت بیرون. نگفتم که می‌دونم: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نگفتم می‌دانم؛ حالت کیست؟ حالت کسی که آنچه در درون کسی بوده برایش بیرون ریخته بعد دارد می‌گوید بین یک همچین چیزی قایم کردی؟ نگفتم من همچین چیزهایی می‌دونم؟ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ببینید این نحوه از احتجاج یعنی من آنچه شما ادا کردید و آشکار کردید را می‌دونم. نگفتم یک چیزهایی داخل‌تان هست آن را هم می‌دانم. این جمله مال کسی است که داخل طرف را بیرون ریخته و آن را می‌داند. و به او نشان می‌دهد که بین داخل تو یک همچین چیزی بود که من می‌دانستم. این یک تذکری دارد. کسی اگر مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ باشد یک چیزی را در داخل خودش پنهان می‌کند به مدت قابل توجهی مَا «كُنْتُمْ» تَكْتُمُونَ یعنی به صورت استمراری یک چیزهایی را در خودش پنهان می‌کند مثلاً اعتقادی را یا ذهنیتی را. داریم که (۲۹ محمد) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ این کسانی که در قلوبشان کینه‌ای هست گمان می‌کنند من آن کینه آنها را اخراج نمی‌کنم. یعنی خدا کینه‌ها و مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ طرف را بیرون می‌ریزد. آنچه که در داخل خودش داشته پنهان می‌کرده را خدا بیرون می‌ریزد. این نکته قابل توجهی است حالا در چه صحنه‌هایی؟ آیه ۳۷ سوره مبارکه محمد را ببینید. نگاه می‌کنید (۳۷ محمد) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ وَتَقْوَاهُ فَيُضَاعَفْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ سَبْعًا مِائَةً وَفِيهَا لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۷ محمد) شما فکر نکن دین خدا (در ابتدای همین سوره هم دارد) بند به کمک‌های شماست. اگر من می‌گویم اینگونه بیا و اینگونه خدمت کن و فلان بکن و خودت را برای دین بترکان و فلان بکن نه فکر کنی من خدا الان احتیاج پیدا کردم که تو بیایی و این کارها را انجام دهی نکنه یک همچین جوری فکر کنی که الان من خدا احتیاج پیدا کردم! ابتدای همین سوره هست که می‌گوید (۴ محمد) ... ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أُمَّةَ اللَّهِ كَمَا حَقَّ عَلَيْكُمْ لِنُذِرَ الْكَافِرَ مَذَابَهُمْ (۴ محمد) بگیرد. فکر نکن که انتقام و این چیزها الان دست تو افتاده است. وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ خدا می‌خواهد یک سری را امتحان کند. اگر می‌گوید بیایید برای دین زحمت بکشید و اینها. کسی چه طلبه و چه غیر طلبه فکر نکند (من به

<sup>۱</sup> بلکه کسانی که در دل هایشان بیماری است، گمان کردند که خدا کینه هایشان را آشکار نخواهد کرد.



طلاب خودمون هم زیاد این را می‌گوییم) که من الان دارم خدمت می‌کنم و ماییم و این دین. این جور نیست که اگر تو خدمت نکنی خدا در دین خود مانده که دین خود را چه کار کند الان؟ و منتظره تو بیایی خدمت کنی. ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ أَفَرَ خَدَا مِي خَوَاسْتِ خَوْدَش مِي تَوَاسْتِ اَنْتِقَامِ بَغِيرِد. وَلَكِنْ لَيَبْلُوَنَّ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ... آن موقع در آیات پایانی می‌گوید که (۳۷ محمد) إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ اگر بگوییم مالت را بده؛ اینگونه می‌شود که بخل می‌کنید و بعد خدا کینه‌های درونی شما را بیرون می‌ریزد. یعنی تو صحنه‌های سیاسی و جانفشانی و صحنه‌های مختلف خدا یک چیزی را از ضمیر طرف بیرون می‌کشد اگر زیاد این کار را کرده باشد که مَا كُنْتُمْ " كُنْتُمْ " تَكْتُمُونَ باشد؛ خدا بیرون می‌ریزد. [برای همین است که] در آیات بعدی همین سوره که مسأله بقره و داستان بقره است؛ آنجا هم مطلب همین است که (۷۲ بقره) وَإِذْ قَاتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَارَأْتُمْ فِيهَا هَنَگَامِي که یک نفر را کشتید و همدیگر را در موضوع او شروع به متهم کردن کردید وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ خدا لو می‌دهد آدم را. خدا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ را لو می‌دهد. این هشدار بر ضرورت مواظبت بر خواطر است. اگر خاطره ای به ذهن انسان می‌آید انسان باید سریع از ذهنش پاک کند. حرف بد ذهنیت بد، فکر بد تو ذهنش بیاید باید سریع پاک کند و اگر بماند و بماسد در آدم؛ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ یک چیزهایی که آن زیر قایم می‌کند در یک صحنه‌هایی رو می‌شود. و خدا رو می‌کند و خدا آدم را لو می‌دهد و خدا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ را لو می‌دهد. اینکه اینجا گفته می‌شود: وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، دیدید خدا می‌داند. یک چیزی را مخفی کرده بودید، دیدید خدا می‌داند. دیدید خدا فهمید؟ دیدید خدا می‌دانست؟ دیدید خدا ریخت بیرون؟ این را داشته باشید به عنوان تذکر اینکه به شدت به شدت و به غایت هر کس باید مراقبت بر مَا تَكْتُمُونَ خود بکند. ما فکر کردیم همین اعمال ظاهریمان را که درست بکنیم و قیافه‌مان را که درست بکنیم؛ درست می‌شود. ولی به جد و به غایت لازم است که کسی بپردازد به [مَا تَكْتُمُونَ خود] مثلاً یک کینه درونی دارد نسبت به کسی. این خودش را یک جایی می‌زند بیرون. با دین به جهت داخلی یک مشکلاتی دارد؛ یک جاهایی می‌زند بیرون. ببینید خدایی که راجع به منافقین گفته: (۱۴۳ نساء) مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ<sup>۱</sup> درست است؟ مگه نگفته؟ گفته اینها مذبذب هستند و همین لبه هستند نه این طرف افتاده نه این طرف افتاده. می‌دانید به خاطر چیست؟ این همین‌گونه که نمی‌ماند بلکه به حسب ظاهر اینگونه است که در لبه‌ها می‌ماند. ولی نیست به جهت باطنی فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ است؛ وقتی که یک صحنه پیش می‌آید می‌شود (۱۶۷ آل عمران)... هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمِيذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ<sup>۲</sup> فاصله‌اش به کفر نزدیک تر می‌شود تا به ایمان. چون آن فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ می‌زند بیرون. چون آن (۱۰ بقره) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا می‌زند بیرون؛ در لحظات سخت و تنگناها می‌شود: هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمِيذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ. وقتی می‌خواهد غش کند؛ آخرش همین طرفی غش می‌کند. چون به ضمیرش پرداخته است و به باطن اعتقاداتش نسبت به هرآنچه باید از انقلاب و اسلام وامام و ولایت (همه این مجموعه‌ای که باید می‌پرداخته و برای خودش می‌ماسونده را نماسونده) می‌پرداخته، نپرداخته است در لحظه خطر همین خفتش را گرفته است. این هم یک نکته.

حالا بعد از این دو نکته سوال چی بود؟ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، بخش مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ چیست؟

<sup>۱</sup> منافقان میان کفر و ایمان متحیر و سرگردانند، نه [با تمام وجود] با مؤمنانند و نا با کافران

<sup>۲</sup> آنان در آن روز به کفر نزدیک تر بودند تا ایمان

بر حسب ظاهر به نظر می‌آید آن چیزی که آنها پوشاندند، همان کفر ابلیسی بوده که با اینها بوده و در زمره‌ی همین‌ها بوده و همین پوشیده مانده بوده و در این صحنه آزمایش بیرون زده. این می‌شود همان بحث قرآنی که بالاخره ابلیس از کدامیک از اینها بوده است؟ آیا داخل اینها بوده یا نبوده؟ پس این چیست که در قرآن دارد که در زمره ملائکه بوده است؟ الا ابلیس که سجده نکرد؛ معلوم است که در زمره ملائکه بوده است. حتماً در ادبیات چیزی را به نام استثنای منقطع شنیدید. استثنای منقطع یعنی مستثنی از جنس مستثنی منه نیست. برای اینکه این جمله پر تمطراق خیلی صاف واضح شود؛ شما این آیه را ببینید (۱۵۷ نساء) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَقَوْلِ الْكَافِرِينَ إِنَّا لَأَنبِيَاءُ كَذِبٌ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ نَه كَشْتَمُوا وَ نَه به صلیب آویختند بلکه مشتبه شد بر آنها (ظاهراً مسیحی‌ها از این آیه خیلی خوششان نمی‌آید چون مثل اینست که یک نفر الان بگوید امام حسین علیه السلام کشته نشده است؛ نگران نباشید. کل معارف ما روی هواست و کلی برای آنها یک حس خاصی دارد و این جور نیست که حالا مثلاً الان کسی به ما بگوید نگران نباش امام حسین علیه السلام کشته نشده است. نه اتفاقاً امام حسین علیه السلام خیلی زندگی خوبی کرد و بعدش این اتفاق هم نیافتاد. ما می‌گوییم نه بابا اصلاً اینگونه نیست و کلی از معارف ما روی این بند است. ما کاری نداریم که خوششان نمی‌آید بالاخره یک آیه است) وَإِنَّ الَّذِينَ اٰخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ، أَنهَائِي كِه اِخْتَلَا ف كِرْدَن د ر ش كَا ن\_D مَا لِهْم بِه مِّنْ عِلْمٍ اِلَّا اٰتِبَاعِ الظَّنِّ، علم ندارد مگر گمان. با اینکه گمان از سنخ علم نیست درست است؟ گمان که علم نیست. علم، علم است و ظن و گمان چیز دیگری است. می‌گوید: مَا لِهْم بِه مِّنْ عِلْمٍ اِلَّا اٰتِبَاعِ الظَّنِّ، اینها هیچ علمی ندارند الا ظن. با اینکه ظن، علم نیست. به اینها می‌گویند استثنای منقطع یعنی با اینکه ظن جز علم نیست. در فارسی هم ممکن است بگوییم: همه افراد آمدند و خردشان را نیاوردند. خوب خر که جزو افراد نبود فقط دارد تأکید می‌کند خردشان را با خودش نیاوردند. خود افراد روستا آمدند؛ غیر دام‌هایشان. دام‌ها از همون اول جزو افراد روستا نبودند این «غیر» را استثنای منقطع گویند. در آیات قرآن هم هست در اینجا هم که (۳۴ بقره) اِلَّا اِيْلَيْسَ اَبِيْ وَاسْتَكْبَرَ... اِلَا اَبْلِيْسَ كِه اَبِيْ وَاسْتَكْبَرَ [اين اَبِيْ وَاسْتَكْبَرَ با فرشته خوبی منافات دارد] چون معارف قرآنی ماست که ملائکه و فرشته‌ها [رفتار و خوی فرشته‌ای دارند] که کسی اگر بخواهد فرشته خو شود؛ باید همین گونه شود. این آیه سوره مبارکه انبیاء را ببینید (۲۶ انبیاء) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، اینها برای خدا ولد قرار دادند بعضی از این عبارت‌ها برای ما چندان لوازمش مهم نیست مثلاً می‌گوییم خوب خدا حالا بچه داشته باشد چی می‌شود؟ مگر بچه‌دار شدن خدا چه مشکلی دارد؟ از آنجایی که توحید برای خدا خیلی مهم است خدا بچه دار شود می‌دانید یعنی چه؟ مثلاً الان شما که بچه دار می‌شوید چگونه می‌شود؟ بچه از مادر جدا می‌شود وقتی متولد می‌شود. یعنی می‌شود مادر و بچه. می‌شوند دو نفر. این خدا اگر بگویید همچنین اتفاقی برایش می‌افتد یعنی کل دستگاه توحیدی به هم می‌ریزد. ببینید بعداً خدا چه واکنش‌هایی نشان می‌دهد. سوره مبارکه مریم را نگاه کنید و روی این مطالب قرآن تدبر کنید. مطالب مهمی است. الان نسبت ما با خدا واقعاً نسبت توحیدی نیست. واقعا فکر می‌کنیم که اینجا که منم. اینجا که خدا نیست. اینجا که منم که دیگه منم. (۸۸ مریم) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۹ مریم) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِذًا خِيْلِي حَرْف زَشْتِي زِدِي كِه كَفْتِيْد خِْدَا بَجِه دَا ر\_D. بَعْد تَرْمِز دَسْتِي رَا خِْدَا خِْوَابَا ن\_D ه وَ مِي كُوِي\_D: (۹۰ مریم) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ اَلْاَرْضُ وَنَخِرُّ اَلْجِبَالُ هَدًا (۹۱ مریم) اُنْ دَعَا لِّلرَّحْمٰنِ وَ لَدَا نَزْدِي\_K اَسْمَا ن\_Hَا بَش\_Kَا ف\_D، زَمِيْن پَا رِه پَا رِه شُود وَ كِوِه هَا فِرِو بَرِي\_Z اِيْنَكِه كَفْتِي\_D خِْدَا بَجِه دَا R\_D. يَعْنِي نَزْدِي\_K اَسْت تَمَام نِظَا م عَالِم بِه هَم بَرِي\_Z اِيْنَكِه اُنْ دَعَا لِّلرَّحْمٰنِ وَ لَدَا. (۹۲ مریم) وَمَا يَنْبَغِي لِّلرَّحْمٰنِ اَنْ يَّتَّخِذَ وَ لَدًا خِْدَا رَا نَشَا ي\_D بَجِه بِيَا و\_R\_D. خِْدَا كِه هِيْج مَوْقِع بَجِه نَمِي اُور\_D. بَرَا ي هَمِيْن اَسْت كِه قُرْا نْ

این همه روی این اندیشه‌ها تأکید دارد که این اب و ابن و روح القدس را اینقدر می‌گوید که در حقیقت به معنای فرزند خداست و مسیحیت امروز هم همین را می‌گوید: فرزند خدا. و البته اندیشمندانشان چون یک مقداری فهمیدند این یک مشکلاتی دارد؛ دارند توجیهاتی می‌کنند که یک مقداری به تجلی و این آیه‌ای که ما می‌گوییم، بخورد. اولی این ابوت و بنوت [گاهی اوقات حرفی می‌زنیم و به لوازم این حرف دقت نمی‌کنیم. خوب چیه حالا خدا بچه دارد! اصلاً نزدیک است کوه‌ها فرو بریزد از این حرف شما اگر بگویی که خدا بچه دارد. اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا. یهودی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند این که شما در قرآن می‌گویید که (۶۴ مائده) وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ که دست‌های خدا بسته است. اصلاً ما این حرف را نمی‌گوییم. برای چه حرف می‌گذارید تو دهان ما؟ ما اصلاً نمی‌گوییم که يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. [مسلمانان] گفتند: مگر شما نمی‌گویید که خدا حتماً باید اینها را از مجاری اینگونه انجام دهد؟ می‌گویند: چرا. پس شما دارید می‌گویید که دست خدا بسته است. الان شما بگویید اگر خدا بخواهد باران بباراند حتماً باید از طریق همین ابرها باران را بباراند. اگر این را بگویی؛ داری می‌گویی که: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ، می‌گویی داستان خدا بسته است. اگر بگویی که خدا حتماً باید بچه را از پدر و مادر درست کند؛ اگر اینگونه بگویی شما داری می‌گویی که يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. چون ممکن است یک نفر بچه‌دار شود کلاً از مادر. یک آدمی از مادر بوجود بیاید. مگر نیامده؟ ممکن است یک آدمی بوجود بیاید فقط از گل. مگر نیامده؟ آمده دیگر. ممکن است یک پرنده‌ای بوجود بیاید از گل. مگر به وجود نیامده. مگر حضرت عیسی این کار را نمی‌کردند. مگر در معجزات حضرت رضا علیه السلام نداریم که به شیر در پرده گفتند: بلند شو و بیا بیرون. شیر هم از پرده بیرون آمد. مگر از معجزات حضرت عیسی نداریم که (۱۱۰ مائده) ...وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي<sup>۱</sup>... از گل مجسمه‌ای به صورت طیری می‌ساختند و سپس دمی در آن دمیده شد و .. اگر کسی اینگونه بگوید یعنی دست خدا بسته است که خدا نمی‌تواند از این کارها بکند. اینها می‌شود لوازم حرف. حالا عرض ما چی بود؟ می‌خواستیم بگویم به این لوازم دقت بکنید. ما وقتی این را می‌گوییم گاهی نتیجه‌اش، نتیجه خیلی خرابی می‌شود. اگر به کسی بگویند: اینجا کیست؟ بگوید: من. بعد بگویند خدا هم هست؟ بگه نه خدا بیرون اینجاست. این یعنی از خدا متولد شده انگار. اگر او را خدا به وجود آورده انگار از خدا متولد شده است. چون اینجا که منم؛ این جاها خداست. بعد می‌گویند این جاها هم که هواست. می‌گوید حتماً تو خلأ هست. سرنگ را که می‌کشی و خلأ می‌شود تو اون تکه خداست! خدا اونجاست. بحث این است که در سوره انبیاء داشتیم که (۲۶ انبیاء) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ این فرشتگان عباد و بندگان مکرمند و مکرمند. (۲۷ انبیاء) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ الان این لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ شما را یاد کجا می‌اندازد؟ زیارت جامعه. در زیارت جامعه کبیره ما به ذوات مقدسه ائمه اطهار علیهم السلام هم همین را می‌گوییم چون که اینها عباد مکرمون‌اند. عباد مکرم شدن و گرمی شدن عطف به اول جلسه مال کسی که هیچ قول سابق بر قول خدا ندارد. هیچ حرفی برای گفتن ندارد. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. یعنی اینگونه نیست که بگویند نظر شما راجع به فلان چیز چیه؟ بگه من نظر خودم را می‌گویم بعد نظر خدا را هم پیدا می‌کنیم. مثلاً نظرت راجع به جامعه شناسی جامعه در سنت‌های اجتماعی چیست؟ این سنن را تحلیل کن ببینیم چیست؟ بگوید من پرسشنامه پر می‌کنم و فلان و فلان می‌کنم بعداً میریم نظر خدا را هم در می‌آوریم. این عباد مکرم نیست. عباد مکرم می‌گوید ما هیچ چیز نداریم و یک ضرب نظر خدا را بریم در بیاوریم. اگر هم پرسشنامه طرح کنم و اینها

<sup>۱</sup> و هنگامی که به اذن من از گل، مجسمه‌ای به شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای زنده می‌شد

می‌خواهم نظر خدا را در بیاورم. نه اینکه مستقلاً اول این نظر را در بیاورم بعد نظر خدا را هم در می‌آورم. بعداً این نظرات را مقایسه می‌کنم. بعد تازه ببینم کدام را بگذارم حق و کدام را بگذارم باطل؟ عباد مکرّم شدن یعنی همین. این عقلی که تو سر ما کردن که فکر می‌کنیم خیلی باحاله و خیلی دیگه فوق العاده است و دیگر عجب چیزی است این، هر چقدر بالش را در مقابل شرع بیاندازد پایین، مکرّم تر است. بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ مَا إِيْن رَا به ذوات مقدس ائمه هم می‌گوییم. می‌گوییم هیچ قول سابق بر قول خدا ندارید یعنی حرف من حالا ببینیم حرف خدا، نیست. حرف خدا و عمل من و تمام. حرف من و حرف خدا و بعداً تازه ببینیم می‌خواهیم چه بکنیم و تازه بگوییم حرف خدا باشه، نه. من برای چه بگویم حرف من؟ مگر من حرف دارم؟ من چه حرفی دارم برای زدن؟ تمام تلاش و زور من این است که ببینم حرف خدا چیه؟ این می‌شود عباد مکرّم. لذا ما به کسانی که علوم انسانی می‌خوانند خیلی این را تأکید می‌کنیم که علوم انسانی خواندن ابتدا بر پایه این است که تعریف انسان و روابط او با عالم و سنن اجتماعی و تحلیل آنها چیست. یعنی همان چیزی که خدا می‌گوید و دقیقاً پا را می‌کند در کفش خدا. حواستان باشد که علی القاعده باید برود و نظر خدا را در بیاورد. یعنی باید تمام تلاشش را بکند که نظر خدا را در بیاورد. این می‌شود لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. ملائکه این چنین عصمتی دارند که لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ هستند.

ما تکتمونشان همان ابلیسی بوده که لابه‌لای اینها بوده و قرآن می‌خواهد این را بگوید که به جهت ظاهری ممکن است واقعاً ابلیسی محشور با ملک. به حسب ظاهری ابلسه‌ای محشور با ملک. مگر به حسب ظاهری ممکن نیست یک شیطانی غاطی آدم‌ها؟ خوب آدم‌های خوب باشند و یک آدم کرم‌داری هم این وسط باشد؟ میشه باشه؟ بله. یعنی فرض کنید یک سری آدم خوب که چهارتا آدم کرمو این وسط (که داخلی کرمو هستند) ولی به حسب ظاهر خودش را به گونه‌ای می‌سازد که داخل آنها بر بخورد. ولی وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ خدا نمی‌گذارد شیطان وسط این جمعیت بماند. این یک فرهنگی است در قرآن به نام فرهنگ تمییز. (۳۷ انفال) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ خدا مرتب با صحنه‌های مختلف می‌خواهد که خبیث و طیب را الک کند و جدا کند و در همین دنیا هم همین کار را می‌کند که می‌شود یک بحث معارفی به خصوص برای خودش.

نکته آخر این است که (۳۵ بقره) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup> ببینید وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ نزدیک این شجره نشو؛ شدت احتراز نسبت به این شجره است. چون که خدا جاهایی که خیلی ممنوعه باشد می‌گوید: نزدیکش نرو. نمی‌گوید آن کار را انجام نده. مثلاً می‌گوید (۳۴ اسراء) وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نزدیک مال یتیم نرو چون که آنجا شدت احتراز بالاست. نه اینکه مال یتیم را نخور؛ اصلاً نزدیکی‌های مال یتیم هم نرو که بخوری. و یا مثلاً (۳۲ اسراء) وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا نزدیک این گناه نرو اصلاً این از اون چیزهایی است که همچین هورتی شخص را تو خودش می‌کشد. اصلاً نزدیک این پدیده‌ها نرو. اینکه می‌گوید وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ نزدیکش نرو. این شدت احتراز را نشان می‌دهد. یک نکته ای که دارد نشان می‌دهد (نکات مهمی از این آیه انشاء الله در جلسه آینده عرض می‌شود) این است که کلاً دین یک پهنایی دارد که شما در این پهنای دین مجال وسیعی دارید همه جا برو. اصل این است که همه جا می‌توانی بروی و همه کار می‌توانی بکنی الا چند تا حرام. این در قواعد فقهی ما هم آمده است. تصویرتان راجع به دین این نباشد که

<sup>۱</sup> و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید و از هر جای آنکه خواستید فراوان و گوارا بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید که اگر نزدیک شوید از ستمکاران خواهید شد.

آقا این دین که همه چیزهایش حرام است. طبق قواعدی به نام اصله الطهاره و اصله الحلیه، همه چیز حلال است و یک جاهایی را گفتند انجام نده. ببینید چرا این ذهنیت را برای خودتان و دیگران به وجود می‌آورید که دین، مجموعه‌ای از محدودیت هاست. کجا دین مجموعه ای از محدودیت هاست؟ خوب دین میگوید عرق نخور! خوب این همه چیز را گفته بخور حالا این را گفته نخور. این همه کار را گفته بکن، فلان کار را نکن. ازدواج نمی‌کنی؛ این کار را نکن! وگرنه گفته خوردنی‌ها را کلاً نخور؟ خوردنی‌ها مجاز، پوشیدنی‌ها مجاز، نکاح مجاز این مجاز. یعنی ببینید دین این است: مجاز الا یک محدوده‌هایی که برای خودت خطرناک است و غیرمجاز. پس دین را نکنید default مجموعه ای از غیر مجاز، نه! اصلاً زندگی کردن بهشتی این است که همه چیز مجاز است الا همان درخت را نخور. همین آیه هم همین است: شما مجاز یک چیز را نخور. منتهای مراتب نکته ای که قابل default یعنی پیش فرض و ملاحظه است این است که درست است که بحث این است که همه چیز مجاز و استفاده از دنیا مجاز ولی اگر کسی بخواهد فرشته خوبی را تجربه کند و خوب در این عالم برود بالا و بکشد بالا (به شهادت آیات و روایات) این جور نیست که بگوید: من همه مجازها را مرتکب می‌شوم. بگویند من در این دنیا شروع می‌کنم و ته دیگ مجازها را در می‌آورم دیگر. هر خوردنی مجازه می‌خورم. صدف مجازه، پس من می‌خورم. دارد به گونه ای چریدن در دنیا را تجربه می‌کند. صیغه مجاز است؛ پس تجربه می‌کنم. کسی که همه مجازها را استفاده کند؛ او خودش را در معرض اتلاف می‌گذارد. ببینید قرآن و روایات چگونه می‌گویند. سوره مبارکه احقاف را ببینید (۲۰ احقاف) وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، روزی که کفار را بر آتش عرضه می‌کنند، اذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا بِه آنها می‌گویند: شما تمام طیبات را از بین بردی، از همه‌اش هم داری مصرف می‌کنی. یعنی خودت را تو طیبات خفه کردی دیگه. آقا میگویند غذا خوردن مجاز ولی نه مثل اینهایی که می‌افتن به میزهایی که صبحانه‌ها و نهارهای اردو دارد. گفتن مجاز است ولی خودت را نکش اینجوری! یعنی آن چیزی که در برابر ما در دنیا هست یک میز اردو این مدلی است. همه قلم همه چیز است. همه نوع صبحانه و انواع غذا هست. میگویند هتل های پنج ستاره این گونه‌اند که مثلاً نود نوع غذا هست. [ما که نرفتیم حالا]. میگویند این رقم صبحانه و غذا هست برو بخور. می‌گویند: کدومشون را بخورم جواب می‌دهند از همش می‌توانی بخوری. اما این به این معنا نیست که برو و همه اش را بخور که. اینقدر گردو و آنقدر سوسیس و ... را بر می‌دارد. می‌گوید تو دیگه داری با طیبات اینجوری می‌کنی که خودت را تو طیبات خفه کردی. گفتن اینها طیبات است اما اینجوری نکن و این برخورد را نکن. در روایات هم این مضمون را داریم که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم کنار این میز اردو اختیاراً زاهدانه زندگی کرد. روایتش در نهج البلاغه هست که اختیار کردند که از دنیا اینقدر بهره مند نشوند. بهره‌مندی زیاد انسان از دنیا، انسان را دنیاگرا می‌کند و عاشق دنیا می‌کند که این را باید دانست که در میزان بهره‌مندی شخص از دنیا، اختیاراً باید خودش سر رشته را بگیرد. بالاخره شخص غذا خوردن و پوشیدن و عشق و حالش و مسافرت رفتن و اینها باید کنترل شود. این جور نیست که شخص فقط با ادبیات حلال و حرام صحبت کند و مثلاً بگوید مگر حرام است؟ مگر رفتن در قایق تفریحی فلان حرام است؟ بعضی‌هایش حرام است. ما رفته بودیم برای کاری ترکیه بعد می‌گفتند در این تنگه بوسفور رقص‌های عربی و نوشیدنی‌های فلان مجاز و غیر مجاز وجود دارد. ما گفتیم ما این کاره نیستیم. بودن در بعضی از این جاها که رسماً حرام است. اما اگر هم حرام نباشد، استفاده این جور کردن از دنیا هم مثل این است که ته دیگ طیبات را در می‌آوری. حواست باشه! اختیاراً شخص باید مقداری ترمزدستی را بکشد.

و صلی الله علی سیدنا محمدو

آله الطاهرین